

تأثیر معرفة النفس صدر المتألهین بر مسئله معاد

منیرالسادات حسینی پناه^۱

چکیده

نفس صدرایی، جوهر ذاتاً مجردی است که با حدوث جسمانی خود، در مسیر تغییر ذاتی و استکمال جوهری خویش قرار می‌گیرد. چنین نفسی در مقام تعلق فعلی به ماده، با استعانت از قوای متعددی که هریک شأنی از شئون آن هستند، نردبان تشکیک را می‌پیماید؛ به گونه‌ای که درنهایت، از منشأ جسمانی‌اش بی‌نیاز می‌گردد و آنگاه می‌تواند در نشئه‌ای دیگر باقی بماند. اما اگر پیش از رسیدن به مجرد تام عقلی، مرگ بین او و بدن هیولانی و مادی‌اش فاصله بیندازد، چه سرنوشتی در انتظارش خواهد بود؟ آیا روح به تنهایی در نشئه دیگر محشور خواهد شد؟ به راستی تناقض چنین بحث عقلانی با نصوص آیات و روایات چگونه مرتفع می‌گردد؟ در فلسفه متعالیه، انسان نه تنها با روح، بلکه با جسمش نیز محشور می‌گردد. جسم مترقی و متکامل صدرایی، با همان عینیت جسم دنیوی و با خلاقیت قوه خیال مجرد ایجاد می‌گردد؛ درحالی‌که صورت جسمیه‌اش محفوظ، اما هیولا و ماده‌اش را در نشئه دنیا بر جای گذاشته است. چنین انسانی، مروهون نگاه عمیق صدرایی به نفس و اصول و مبانی شگرف فلسفی اوست. در این منظر، علاوه بر همسویی با متون دینی، شبهه تناسخ و امثال آن نیز جایگاهی نخواهد داشت. واژگان کلیدی: نفس، مجرد نفس، جسمانیة الحدوث بودن نفس، معاد، معاد روحانی، معاد جسمانی.

۱. دانش پژوه سطح چهار رشته حکمت متعالیه و استاد ثابت جامعة الزهراء (ع) قم، ایران؛

m.hosseinipناه1719@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸

مقدمه

تبیین عقلانی مسئله معاد، یکی از دغدغه‌های اندیشمندان و حکمای اسلامی بوده است. این مسئله، گذشته از توجه اسلام و دیگر ادیان و مکاتب، به دلیل ارتباط تنگاتنگ با بقا و سعادت انسانی، از اهمیت بسزایی برخوردار است. با این حال، در ترسیم فلسفی خویش، با سؤالات، اشکالات و ابهام‌هایی روبه‌رو بوده است. شاید بتوان گفت که خاستگاه اغلب این ابهام‌ها، ریشه در پیچیدگی‌های مسئله نفس دارد.

اگر نفس، امری «مادی و یا قدیم و مجرد» باشد، هیچ‌گاه بر اساس آن نمی‌توان توجیه درستی از معاد ارائه نمود. اما نفس حادث مشایی با تجرد ذاتی خویش هم نتوانست مشکل فلاسفه را در این تبیین عقلانی حل کند؛ چه اینکه خود به دلیل حادث بودن، دلیلی بر فساد و عدم جاودانگی بود و خود بر مشکل آنان افزود تا اینکه صدرا با ارائه نظام فلسفی و معرفه النفس ویژه خویش پا در این عرصه گذارد. نفس متعالی با تجرد ذاتی و حدوث جسمانی خود، در سیر استكمال جوهری اشتدادی قرار می‌گیرد و تابی نیازی کامل از جسم پیش می‌رود. چنین نفسی، فناپذیر و باقی می‌ماند و به مرتبه خلق ابدان نائل می‌گردد. این مقاله درصدد تبیین رابطه نفس شناسی صدرایی با مسئله معاد است.

۱. معرفه النفس

نفس صدرایی به دلیل برخی ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد خود بهتر توانسته است در تبیین مسئله معاد، بالاخص معاد جسمانی، راهگشا باشد. بنابراین، در تبیین عقلانی معاد انسانی، اثبات نفس و تجرد آن، رابطه نفس و بدن و به‌ویژه بقا، جاودانگی و فسادناپذیری، از اهمیت بسزایی برخوردار خواهد بود.

۱-۱. ادله صدر المتألهین در اثبات نفس

ملاصدرا ادله متعددی در اثبات نفس آورده است. یکی از این براهین را می‌توان در ضمن مقدمات ذیل آورد:

الف) از اجسام مختلف، آثار مختلفی چون حس، حرکت، تغذیه و تولید مثل صادر می‌شود.

ب) مبدأ این آثار، ماده اولی نیست؛ زیرا قوه محض است و نمی تواند فعلیت بخش باشد.

ج) مبدأ این آثار، صورت جسمیه مشترک هم نیست؛ زیرا که مشترک بین جمیع اجسام است؛ حال آنکه آثار متفاوت، از اجسام مختلف صادر می شود.

د) جسم هم نیست؛ زیرا محذور دور و تسلسل پیش خواهد آمد.

نتیجه آنکه مبدأ این آثار، قوه فاعلیت است که از او آثاری صادر، و نفس نامیده می شود (صدر المتألهین، ۱۹۹۰، ج ۸، ص ۷).

نیازمندی انسان، حیوان و نبات در تحرک جوهری و تکاملی خویش به محرک، حاجتمندی حرکت مزاج به محرک، حرکت های ازادی و همچنین نیاز مزاج جسمانی به محافظ و حتی ادله تجرد نفس، همگی از ادله اثبات نفس از منظر ملاصدرا است (همان، ص ۴۲).

۱-۲. تجرد نفس صدرایی و ادله آن

حکیم مثاله همچون سایر حکمای سلف، نفس را جوهری ذاتاً مجرد می شمرد و غالب ادله آنان در باب تجرد نفس را می پذیرد و خود بر این براهین می افزاید (همان، ص ۲۰۶).

از جمله ادله صدرایی در باب تجرد نفس چنین است:

الف) نفس، قادر به درک کلیات و طبایع کلیه است.

ب) حلول کلیات تقسیم ناپذیر در ماده و مادی - انقسام پذیر - ممکن نیست.

ج) نتیجه: نفس، ماده یا مادی نیست (همان).

توضیح آنکه نفس، مفاهیم فرامادی و کلی مانند «انسان» و «عدالت» را درک می کند. از نظر قوانین متافیزیکی، هر چیزی که در یک امر مادی حلول کند، تابع شرایط آن ماده می شود. اگر فرض کنیم که «کلی تقسیم ناپذیر» در «ماده ای تقسیم پذیر» حلول کند، با این سؤال مواجه می شویم که چگونه یک چیز واحد و غیر قابل تقسیم می تواند به طور کامل در هر بخش از یک شیء متغیر و قابل تقسیم حلول کند؟ این امر، محال است؛ پس نفس، ماده یا مادی نیست.

خستگی ناپذیری و عدم ضعف نفس به تبع کهولت و سستی بدن، قدرت قوه عاقله به انجام افعال نامتناهی، تغییر ناپذیری و عدم تبدیل نفس و... نیز دلایل دیگری از ملاصدرا در اثبات این مدعاست.

۱-۳. حدوث یا قدم نفس؟

مسئله قدم یا حدوث نفس، یکی از مهم‌ترین مسائل در تبیین عقلانی مسئله معاد است. افلاطون و افلاطونیان، نفس را حقیقتی مستقل و قدیم می‌پنداشتند که پس از حدوث جسمانی بدن به آن تعلق می‌گیرد و تا زمانی که بدن به دلیل ضعف و سستی از رفتن باز بماند، با او خواهد بود. در این زمان نفس، بدن را برجا می‌گذارد و خود به جای دیگر خواهد رفت (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۵۹).

اما نفس قدیم، اشکالات فراوانی در نحوه اتصال با بدن مادی و ارتباط با آن به همراه داشت. به راستی چرا نفس قدیم مجرد باید به بدن تعلق گیرد؟ اساساً چنین موجود فعلیت یافته‌ای چه نیازی به بدن جسمانی دارد؟ از سوی دیگر، نسبت چنین موجود صاحب کمالی با قوا و آلات در تدبیر بدن چیست؟ به همین دلیل، این نظریه دوام زیادی نیافت و به سرعت جای خود را به نظریه حدوث نفس داد.

نفس حادث - که پس یا پیش (صدرالمتألهین، ۱۹۹۰، ج ۸، ص ۲۹۹، پاورقی) از بدن موجود می‌گردد - با بدن اتصال و ارتباط می‌یابد، اما با ضعف و سستی آن ضعیف نمی‌شود و با فساد آن فاسد نمی‌گردد.

این اندیشه گرچه در زمان خود طرفداران زیادی داشت، اما هرگز نمی‌توانست به درستی پاسخ‌گوی سؤالات پیش رو باشد. نفس حادث چگونه می‌تواند مجرد باشد، حال آنکه لزوم مسبوقیت امر حادث به قوه و ماده، امری مسلم و پذیرفته شده است؟ و یا آنکه امر حادث به حدوث بدن، چرا فانی به فانی آن و فاسد به فساد آن نمی‌گردد، درحالی‌که هر کائنی فاسد می‌شود؟ از طرف دیگر، نحوه اتحاد این دو موجود که یکی کاملاً مجرد و دیگری کاملاً مادی است، چگونه خواهد بود؟

نقص و کاستی اقوال موجود در باب نفس، منجر به ابداع یکی از مهم‌ترین مبانی علم النفس صدرایی گردید. به عقیده او، نفس در ابتدای حدوث، از بستر ماده برمی‌خیزد و با استعانت از ماده و حرکت جوهری خویش به مجرد می‌رسد (همان، ج ۹، ص ۸۷-۸۹).

نفس در ابتدا صورت نوعیه‌ای است که با ماده خویش (بدن) متحد است. چنین امری که با حدوث بدن حادث می‌شود، در نتیجه سیر استکمالی حاصل از حرکت

جوهری موجود در جهان ماده، به صورت نباتی بدون درک تبدیل می شود. سپس در ادامه سیر تکوینی و حقیقی خویش، نردبان تشکیک را می پیماید و به شدت وجودی می رسد و با درک ذاتی خود، به مرتبه نفس حیوانی نائل می شود. در این مرتبه، دارای نازل ترین مرتبه تجرد، یعنی تجرد مثالی می شود. این سیر و سلوک تا گذر از نفس حیوانی و رسیدن به مرتبه نفس انسانی و درک علوم کلیه پیش می رود تا به تجرد تام منتهی شود. به این ترتیب، حقیقت واحده نفس پس از گذر از عالم ماده، گستره تجرد را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد و در این سیر، نیازمندی اش به ماده نیز کاهش می یابد (همان، ج ۸، ص ۲۹۹)؛ تا آنجا که قادر می شود بدون بدن به زندگانی خویش ادامه دهد. براین اساس، نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» است.

۱-۴. رابطه نفس و بدن

از نظر صدر، رابطه نفس و بدن، یک رابطه ضروری و التزامی است. این رابطه، نه حاصل از رابطه حمل مقولات بر طرفین، مانند رابطه دو امر متضایف، و نه مانند رابطه دو معلول علت واحده، و نه از نوع رابطه علت تامه با معلول خویش؛ بلکه رابطه دو شیء متلازم با یکدیگر است که هرکدام از حیث خاصی نیازمند دیگری است و با ترکیبی اتحادی و حقیقی به هم وابسته اند (بدن در تحقق و تدبیر امور خویش، نیازمند مطلق نفس است و نفس نیز در حدوث خود به بدن نیازمند است)، به عبارت دیگر، حقیقت نفس، همان هویت تعلقی با بدن است و اگر این تعلق ذاتی از بین رود، هویت و حقیقت نفس، متحول خواهد شد و آنگاه تبدیل به عقل مجرد می شود (همان، ص ۱۱-۱۴).

در این چشم انداز، نفس با برخاستن از بستر ماده، کم کم به سمت وجود مجرد صرف حرکت می کند. چنین نفسی در حرکت جوهری خویش، با گذر از مراحل تجرد، در نخستین مرحله، به ادراک حسی، سپس به درک تخیلی و در نهایت، به مرحله تجرد عقلی یا تجرد تام نائل می گردد. به این ترتیب، در این حرکت جوهری، صورت نوعیه بدن، کم کم به بی نیازی صرف و استقلال محض از ماده و لوازم ماده خواهد رسید.

۱-۵. بقای نفس

جاودانگی و فسادناپذیری - نه فناپذیری و یا عدم ازاله وجود - که از آن در فلسفه اسلامی به بقا تعبیر می‌شود، یکی از ویژگی‌های نفس، بلکه ویژگی هر امر مجرد و بسیطی است که قوه تجزیه و تحلیل و فاسد شدن را ندارد و اساساً مجرد، مستلزم جاودانگی است؛ چه اینکه اگر امری فسادناپذیر باشد، نمی‌تواند مادی باشد؛ بلکه لزوماً مجرد است. رهاورد چنین بحثی آن است که اگر مجرد نفس به اثبات برسد، به تبع، جاودانگی آن نیز ثابت خواهد شد. ادله صدرایی همسو با ادله حکمای سلف در اثبات فناپذیری و تاثیرناپذیری از فساد بدن، متکی بر همین مطلب است.

وی در اسفار می‌گوید: «نفس آنگاه می‌تواند فاسد گردد که استعداد، امکان و قوه این تغییر را داشته باشد؛ پس لزوماً نیازمند ماده حامل این قوه است. حال آنکه ادله مجرد نفس، مبطل مادی بودن آن است؛ لذا نفس فاقد این مقسده خواهد بود» (همان، ج ۸، ص ۳۸۸). وی در جای دیگر، بر عدم تاثیرپذیری نفس از بدن اشاره می‌کند و می‌نویسد: میان بدن و نفس، ارتباط و وابستگی است، اما نه آن چنانی که فساد این در آن اثر گذارد و موجب عدم بقای نفس شود (همان، ص ۳۸۵).

۲. معاد

معاد یا رجوع به شیء بعد از انصراف از آن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۱۳)، در اصطلاح چه آن چنان که متکلمان پنداشته‌اند بازگشت روح به ابدان عنصری باشد (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۰۵) و چه به معنای بازگشت ارواح به سوی پروردگار (معاد روحانی) و یا حتی رجوع ارواح با کیفیت جسمانی، با محوریت نفس انجام خواهد پذیرفت.

از نظر عموم اندیشمندان، بالاخص فلاسفه اسلامی، امکان و ضرورت معاد به معنای ادامه حیات در نشئه دیگر، امری مسلم و پذیرفته شده است. اما آنچه که مورد اختلاف است، کیفیت این عود است؟ آیا حیات ملکوتی که پس از حیات اولیه و طبیعی با پدیده موت حاصل می‌شود، تنها مختص نفس تکامل یافته است و یا این عود با همین جسم دنیوی صورت می‌پذیرد؟

البته فلاسفه در بقای نفس و انتقال به نشئه دیگر اجماع دارند و ادله بقای نفس را در

اثبات معاد کافی می‌دانند، اما دغدغه برخی از آنان، همچون صدر، اثبات معاد جسمانی همسو با بیان آیات و روایات و ادله نقلی است.

۲-۱. معاد روحانی

بیشتر فلاسفه مشاء معتقدند زمانی که ارتباط نفس با بدن قطع شود، بدن معدوم می‌گردد و از آنجاکه اعاده معدوم محال است، ادامه حیات آن ناممکن خواهد بود؛ پس تنها نفس، به زندگی اخروی خود ادامه می‌دهد.

ابن سینا در این زمینه می‌گوید: کمال نفس در آن است که تبدیل به عقل گردد و به مرحله‌ای از معرفت که خیر مطلق است نائل شود. رسیدن به این درجه، آن چنان بهجتی خواهد داشت که با هیچ لذت حسی قابل قیاس نخواهد بود؛ اما آن کس که دچار موانع مادی باشد، به درک این لذت نائل نمی‌شود تا آنکه مرگ، حجاب تن را برکند و موانع ادراک زایل شود (ابن سینا، ۱۳۸۱، فصل ۹، ص ۳۴۵-۳۴۶).

اما صدر را منحصر در معاد روحانی نمی‌داند؛ هرچند که آن را نیز انکار نمی‌کند. وی می‌گوید: معاد در حقیقت، معاد بدن شخصی انسان است به عینه (صدر المتألهین، ۱۳۶۰، ص ۴۹۰).

۲-۲. تناسخ

گفتیم که ملاصدرا ملتزم به اثبات و تبیین معاد جسمانی است. اما لازم به ذکر است که مقصود او از معاد جسمانی، انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی و یا تناسخ نیست؛ بلکه تناسخ - به معنای انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر - از نظر وی یکی از سخیف‌ترین نظریه‌ها در توجیه زندگی پس از مرگ است (همان، ۱۹۹۰، ج ۹، ص ۷).

از منظر او، تناسخ یک تناقض فلسفی آشکار است و تکیه بر اصول متعالیه‌ای همچون جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس و همچنین حرکت جوهری، سستی و نادرستی آن را روشن می‌کند؛ چه اینکه اگر نفس، مولود تکامل جوهری جسم باشد، مختص به جسمی خواهد بود که از آن برخاسته است؛ لذا تعلقش به بدن دیگر معنا نخواهد داشت.

از سوی دیگر در مطالب آینده خواهیم گفت که بدن اخروی که در معاد جسمانی

صدرایی ترسیم می‌شود، خود حاصل قدرت فاعلی نفس است؛ لذا ارتباط نفس با چنین بدنی به هیچ وجه این شبهه را به دنبال نخواهد داشت.

۳-۲. اثبات معاد جسمانی

صدرالمتألهین در کتب مختلف خویش مانند مبدأ و معاد (۱۳۵۴، ص ۱۰۴-۱۰۵)، شواهد الربوبیه (۱۳۶۰، ص ۲۶۰-۲۷۰)، مفاتیح الغیب (۱۳۶۳، ص ۵۷۷-۵۸۰)، عرشیه (۱۳۶۱، ص ۲۴۵-۲۵۰)، رساله زاد المسافر (۱۳۸۱، ص ۲۶۱-۳۴۱) و الاسفار (۱۹۹۰، ج ۹، ص ۱۸۰-۲۰۰)، در اثبات معاد جسمانی دلیل اقامه نموده و در این راستا به اصول متعالیه خویش تمسک جسته است. اگرچه این اصول و مقدمات در همه نوشته‌های فلسفی صدرایی از حیث تعداد و ترتیب یکی نیستند، اما همگی ترسیم فلسفی نوینی از جسمانیت معاد ارائه می‌دهند. این اصول یازده‌گانه - به بیانی که در اسفار (همان، ص ۱۸۵-۱۹۶) - آمده است، عبارت‌اند از:

۱. اصالت وجود و اعتباریت ماهیت؛

۲. تشخیص به وجود است، نه به عوارض مشخصه؛

۳. تشکیک وجود (وجود، حقیقتی دارای مراتب است)؛

۴. حرکت جوهری (وجود، دارای حرکت اشتدادی است)؛

۵. شئیت شیء به صورتش است نه به ماده‌اش؛

۶. وحدت نفس یا قوا؛

۷. هویت و تشخیص به نفس است نه به بدن؛

۸. مجرد خیال؛

۹. قیام صدوری صور خیالی و ادراکی به نفس؛

۱۰. حصول صور مقداری بدون نیاز به ماده؛

۱۱. انحصار عوالم وجود در سه عالم ماده، مثال، عقل و قدرت سیر نفس در این عوالم. لذا تشخیص نیز به وجود است و اعراض نه‌گانه، همچون کم و کیف و این و وضع و متی و جده و فعل و انفعال و اضافه، از اماره‌ها و لوازم تشخیص‌اند - به خلاف نظر اجماع فلاسفه پیش از صدر از فارابی که تشخیص را به عوارض می‌دانستند - از سویی دیگر وجود، یک حقیقت واحده، اما دارای مراتب است به این معنا که ذاتاً دارای شدت

و ضعف، تقدم و تاخر، قوه و فعل و... است، به نحوی که مابه الامتیاز در این مراتب به مابه الاشتراک برمی گردد و مابه الاشتراک همان مابه الاختلاف است و این یعنی وجود، حقیقتی مشکک است. حال این وجود با قبول حرکت اشتدادی، سیر تکاملی خویش را از اضعف مراتب تا مراتب قوی تر می پیماید - لذا با این وصف، هرگاه نفس در این مسیر به اشتداد وجودی و استکمال حقیقی و استغنای کامل رسید، زمان مفارقتش از بدن فرا می رسد و آنگاه مرگ طبیعی رخ می دهد.

شیئت هر شیء به صورتش است - تخت به صورتش تخت است نه به چوبش -. ماده در وجود، نیازمند صورت است، اما صورت، محتاج ماده نیست. به اعتبار دیگر، فصل اخیر، تمام حقیقت شیء را تشکیل می دهد (به این ترتیب اگر صورت اخیر، ماده خویش را از دست بدهد، شیئت آن محفوظ خواهد ماند).

اصل ششم از اصول مذکور را به نحوی می توان نتیجه این مقدمه دانست. وحدت شخصیه هر شیء - که عین وجود اوست - در همه اشیاء به یک نحو نیست؛ به این معنا که وحدت در جواهر مادی، مشابه وحدت در جواهر مجرد نیست؛ چه اینکه شیء مادی واحد نمی تواند موضوع وصف های متقابل و متضاد باشد، اما جوهر نفسانی مجرد می تواند موضوع اضداد باشد. این چنین نفسی می تواند تا مرتبه حواس تنزل یابد و در همان حال در مرتبه عقل فعال نیز باشد. به عبارت دیگر، تمام قوا در او یکی باشند: «النفس فی وحدتها کل القوا».

تشخص جسم انسان نیز ناشی از نفس اوست. حتی اگر تمام اجزای بدنی تغییر یابد، مادامی که نفس پابرجاست، انسان باقی خواهد بود. به این ترتیب اگر این جسم از بدن دنیوی مادی به بدن مثالی و اخروی تغییر کند، تا مادامی که نفس باقی است، انسان همان انسان است.

یکی دیگر از ارکان معاد صدرایی، تجرد خیال است که نقش بسزایی در ترسیم جسمانی بودن معاد بر عهده دارد. این اصل بیانگر آن است که قوه خیال، جوهر مجرد قائم به ذاتی است که حال در بدن و اعضای بدنی نمی باشد و واسطه میان عالم عقول - تجرد تام - و عالم طبیعت است.

قائم به نفس بودن صور متخیله و محسوسه، از اصول دیگر در اثبات معاد جسمانی است. به این معنا که نفس، فاعل این صور است نه قابل آن و همه صور محسوسه و متخیله، ساخته خود نفس اند.

از سوی دیگر، برخی از صور مقداریه، علاوه بر فاعل، نیازمند ماده قابله و استعداد لازم هستند تا فاعل در آنها تاثیر کند، اما برخی دیگر از صور، به فاعل مجرد اکتفا می کنند. صور خیالی صادره از نفس انسانی، از دسته دوم هستند. وقتی که تعلق نفس از بدن قطع شود و از تدبیر امور مادی فارق گردد با اراده قوی قادر خواهد بود بدن مثالی و اخروی را صادر کند.

در اصل یازدهم از اصول مذکور در اسفار، ملاصدرا بیان می دارد که عوالم وجود، منحصر در سه عالم است:

- الف) عالم دنی دنیا که عالم طبیعت و ماده، عالم نقص و شر و فساد است.
- ب) عالم وسطی مثالی مجرد از ماده و مکفوف به برخی از عوارض مادی است.
- ج) عالم اعلای عقول که عالم مجرد تام است.

در میان موجودات، این انسان است که می تواند جامع همه این عوالم در نفس خویش باشد. انسان به وحدت شخصیه خویش، ابتدا انسانی طبیعی است، اما با استعانت از حرکت جوهری و ذاتی خویش و طی مراتب تشکیک، انسانی نفسانی می گردد و آنگاه تا رسیدن به مرتبه مجرد تام و بلکه فوق تام عقلانی پیش می رود (حسن زاده آملی، ۱۳۷۱، ش ۴۴). تبیین معاد جسمانی صدرایی به مدد اصول مذکور

صدر را در مقام نتیجه گیری می گوید: «هرکس در این اصول تأمل کافی و تدبیر واقعی کند، به شرط آنکه از آفات گمراهی و انحراف و مرض حسد و عناد و عادت تعصب و کبر در سلامت باشد، در مسئله معاد شکی نخواهد کرد و علم یقینی می یابد که این بدن در روز قیامت، حشر جسمانی خواهد داشت و برای او این امر واضح می شود که معاد، مجموع معاد نفس و بدن است و آنچه مبعوث می گردد به عینه همین بدن است - نه بدن عنصری و مثالی - و این همان اعتقاد صحیح مطابق شریعت است» (همان، ص ۱۹۸).

توضیح آنکه اعتقاد و التزام به اصول اصالت و تشکیک وجود و همچنین حرکت

جوهری نفسانی، مؤید سیر استکمالی نفس انسانی از اضعف مراتب وجود (طبیعی) تا اعلی مرتبه آن (عقلی) خواهد بود. همچنین عینیت تشخص و وجود و نیز بقای شخصیت با فصل اخیر، بقای انسان را حتی با تغییر بدن به دنبال خواهد داشت. اگر چنین نفسی به مرحله مجرد تام رسیده باشد، که معادش روحانی خواهد بود، اما اگر به این مرحله از مجرد نرسد و وابستگی اش به جسم منقطع نگردد، بر مبنای اصول دیگری چون مجرد خیال و قیام صدوری صور از نفس، قوه خیال صور مقداری و اجسام فاقد مواد عنصری را ایجاد و خلق می‌کند.

البته این جسم خلق شده و محشورشده، همان صورت بدن، یعنی صورت جسمیه به عینه خواهد بود؛ هرچند که هیولا یا ماده بدن همراه او نباشد؛ زیرا تشخص و حقیقت جسم نیز به صورت آن است، نه به ماده آن و ماده هیچ نقشی در حقیقت جسمانیت نخواهد داشت. پس جسم مترقی اخروی، همین جسم دنیوی - به عینه - است؛ زیرا که صورت جسمیه اش محفوظ است - درست مانند زید هشتاد ساله که همان زید ده ساله است، هرچند تمام اجزا و سلول های بدنی اش با تغذیه و تحلیل تغییر کرده است - اما به کلی عاری از ماده و هیولا است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۲۷۲-۲۷۶).

بنابراین، سخن صدرا در اثبات معاد، نه متضمن منحصر شدن معاد در معاد روحانی است؛ چراکه وی حشر صورت جسمیه را اثبات می‌نماید؛ و نه متوهم معنای تناسخ که روح را از بدن دنیوی خارج و به بدن اخروی داخل سازند؛ بلکه بیانگر حشر و نشر جسمانی با حفظ وحدت، شخصیت، هویت و عینیت است که ضروری همه ادیان و شرایع حقه است.

سخن آخر

۱. در اندیشه صدرا، نفس حقیقتی ذاتاً مجرد است (ادله اثبات نفس و مجرد آن، این مطلب را اثبات می‌کند).

۲. چنین حقیقتی قدیم نیست؛ زیرا که شیء قدیم نمی‌تواند با موجود مادی ارتباط برقرار کند. روحانیه الحدوث هم نیست؛ زیرا هر حادثی مسبوق به قوه و ماده است؛ لذا لزوماً جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا است.

۳. رابطه نفس و بدن، یک رابطه ضروری و التزامی از نوع رابطه دو شیء متلازم است که به تدریج همراه با سیر استکمالی نفس می‌تواند به بی‌نیازی نفس از بدن تبدیل شود.
۴. جاودانگی و فناپذیری، ویژگی نفس و هر امر مجردی است.
۵. معاد به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول و ضروری ادیان به صورت معاد صرفاً روحانی، صرفاً جسمانی، هم روحانی و هم جسمانی قابل فرض است.
۶. از نظر صدرا، معاد جسمانی، علاوه بر معاد روحانی، قابل اثبات عقلی است.
۷. ادله صدرا در اثبات معاد روحانی، همان ادله سینوی است.
۸. تناسخ، امری محال و متناقض است و با مبانی صدرایی، ابطال آن در نهایت وضوح می‌باشد.
۹. معاد جسمانی، با اصول یازده‌گانه متعالیه، قابل اثبات است.
۱۰. از مهم‌ترین این اصول، اصالت و تشکیک وجود، حرکت جوهری، وحدت نفس با قوا، مجرد خیال، قیام صدوری صور ادراکی به نفس، ملاک تشخیص بودن وجود و انحصار عوالم وجود در سه عالم ماده، مثال و عقل است.
۱۱. به عقیده صدرا، دقت در مقدمات مذکور، ما را به اثبات معاد جسمانی خواهد رسانید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۱ش)، **الاشارات و التنبيهات**، مجتبی زارعی، قم: بوستان کتاب (المركز النشر التابع لاعلام الاسلامی).
۲. بحرانی، میثم بن علی (بی تا)، **شرح باب حادی عشر**، قم: انتشارات بصیرتی.
۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۱)، «علم و تجرد نفس»، **کیهان اندیشه**، ش ۴۴.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق: دار القلم.
۵. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۶۹ش)، **شرح المنظومه**، حسن زاده آملی و مسعود حسن طالبی، تهران: نشر ناب.
۶. سجادی، محمد، «معاد از دیدگاه حکمت متعالیه»، **فروع اندیشه**، ش ۹.
۷. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴ش)، **المبدأ والمعاد**، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۸. ——— (۱۳۶۰ش)، **الشواهد الربوبية فی مناهج السلوکية**، قم: بوستان کتاب.
۹. ——— (۱۳۶۱ش)، **عرشیه**، تهران: انتشارات مولی.
۱۰. ——— (۱۳۶۳ش)، **مفاتیح الغیب**، محمد خواجهوی، قم: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۱. ——— (۱۳۸۱)، **شرح بر رساله زاد المسافر**، سید جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
۱۲. ——— (۱۹۹۰م)، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۳. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۷۵ش)، **تاریخ فلسفه غرب**، جلال الدین مجتبی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی و سروش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی